

## تحديات اعجاز القرآن وطرائق المتكلم الأشعري القاضي الباقلاني

هادي غلامرضائي<sup>١</sup>



### الملخص

إنّ الاعتقاد بإعجاز القرآن قد واجه منذ القديم معارضة المخالفين للإسلام الذين طرّحوا حوله شبهاتٍ متنوّعةً. إنّ علماء المسلمين قد اتفقوا بعجز البشر عن الاتيان بمثله وفي نفس الوقت قد اختلفوا في حقيقة الإعجاز وماهيته وكيفيته. شبهات وابهامات المخالفين أدت إلى تأليف آثار بعنوان إعجاز القرآن. من بين هذه الآثار قد حفظ كتاب إعجاز القرآن للباقلاني أهميته عبر الزمن. تهدف هذه الدراسة إلى بيان أهم آراء الباقلاني بشأن مسائل إعجاز القرآن المختلفة. لا يُعتبر القرآن من منظوره معجزاً من ناحية السّجع. بل وجوه إعجاز القرآن تشتمل على الإخبار بالغيب، أمّية النبي، والتّظم الخاصّ به. كما أنّ الاستعمال المنفرد والفريد لحروف اللغة العربية في الحروف المقطّعة دليل على إلهية القرآن. هو يعتقد أنّ إعجاز القرآن ليس متعلّقاً بانسجام أحكامه مع العقل وبما يتميّز به من خصائص فريدة مثل الفصاحة والبلاغة والإبداع.

### الكلمات المفتاحية:

وجوه إعجاز القرآن، شبهات الإعجاز، التحدّي، عدم كونه شعراً، نظرية الصرفة، إعجاز الكتاب المقدّس.

١. طالب في الحوزة العلمية في طهران، agahadi@yahoo.com.

## حکمت کریمان

فصلنامه علمی ترویجی

سال چهارم، شماره ۱۱، بهار ۱۴۰۴

صص ۷۵-۱۰۰

### چالش‌های اعجاز قرآن و راه‌کارهای متکلم اشعری قاضی باقلانی

هادی غلامرضائی<sup>۱</sup>



#### چکیده

اعتقاد به اعجاز قرآن از دیرباز با مخالفت مخالفان اسلام روبه‌رو و شبهات متفاوتی بر علیه آن مطرح شده است. چنانکه علمای مسلمان در عین اتفاق بر سر ناتوانی بشر از آوردن مثل آن، درباره چپستی و چرایی اعجاز آن با هم اختلاف نظر دارند. چالش‌هایی از جنس شبهات مخالفان و ابهامات موافقان به تألیف آثاری با عنوان «اعجازالقرآن» منجر شد. در میان این آثار، «اعجازالقرآن» باقلانی، به عنوان یکی از قدیمی‌ترین و شناخته‌شده‌ترین کتب این حوزه، اهمیت خود را با گذر زمان حفظ کرده است. این نوشتار به تبیین اهم آرای باقلانی درباره مسائل مختلف اعجاز قرآن می‌پردازد. از نگاه او قرآن سجع نیست. وجوه اعجاز قرآن شامل اخبار غیبی، امی بودن پیامبر و نظم خاص آن است. کاربرد منحصر به فرد حروف زبان عربی در حروف مقطعه، گواه بر الهی بودن قرآن است. اعجاز قرآن وابسته به سازگاری احکام آن با عقل یا ویژگی‌های فراگرفتنی مانند فصاحت، بلاغت و بدیع نیست. واژه‌های کلیدی: وجوه اعجاز قرآن، شبهات اعجاز، قلمروی تحدی، شعر نبودن قرآن، نظریه صرفه، اعجاز کتاب مقدس.

۱. طلبه حوزه علمیه تهران، agahadi@yahoo.com.

## مقدمه

قرآن کریم، به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، از دیرباز مورد توجه و بررسی های گسترده قرار گرفته است. از مهم ترین مباحث در این زمینه، بحث اعجاز قرآن است. علمای مسلمان، ویژگی های زبانی قرآن را اعجاز اصلی آن می دانند. این موضوع از یک سو از آغاز با مخالفت مشرکان و سپس اهل کتاب و به صورت کلی با شبهات مخالفان روبه رو شده و از سوی دیگر، مسلمانان همچنان ابهامات گوناگونی درباره آن دارند. این شبهات و ابهامات به عنوان چالش های بحث اعجاز قرآن از گذشته مورد اهتمام علمای مسلمان بوده اند و در نتیجه، آثار متعددی درباره آن ها نوشته شده است. آنان کوشیده اند با تمرکز بر جنبه های ادبی قرآن، اعجاز بیانی و زیبایی بی نظیر قرآن را اثبات و بدین گونه احتمال بشری بودن منشأ آن را رد کنند. «اعجاز القرآن» باقلانی از جمله آثار مهم و تأثیرگذار در این حوزه است که به بررسی جنبه های مختلف این موضوع از نگاه مکتب کلامی اشعری می پردازد. وی در این کتاب کوشیده ضمن نقد شبهات مخالفان، به ابهامات مسلمانان نیز پاسخ دهد. هرچند نزدیک به هزار سال از نگارش این کتاب گذشته اما به سبب تکرر و تنوع مطالب همچنان از منابع اصلی موضوع خود و مورد مراجعه اعجاز پژوهان است. افزون بر این، باقلانی از حلقه های مهم در زنجیره شکل گیری نظریه اعجاز قرآن در تاریخ اندیشه اسلامی است و به همین دلیل، آشنایی با آرای او به فهم سیر تطور انگاره اعجاز قرآن در میان مسلمانان کمک می کند. این کتاب در کنار محاسن مختلف از معایبی از جمله نص نسبتاً ثقیل و عدم انسجام و ترتیب درست مطالب، رنج می برد. این مقاله در صدد است با ارائه تبیینی از آرای متفکری کلیدی در مورد یکی از مهم ترین مفاهیم بنیادین اسلامی، به درک بهتر بخشی از میراث فکری اسلامی کمک کرده و دسترسی به مطالب این کتاب را تسهیل کند.

نوشتار حاضر گام نخست در این زمینه نیست و پیش از آن شاهد آثار مختلفی درباره آن هستیم. پروین نقیبی فرد (۱۳۴۱) در پایان نامه خود بخشی از اعجاز القرآن باقلانی

را به فارسی ترجمه کرده است. عبدالرؤف مخلوف (۱۹۷۸) کتاب «الباقلانی و کتابه اعجازالقرآن؛ دراسة تحليلية نقدية» را نگاشت و در آن ضمن بیان اوضاع عصر و مصر باقلانی، بیوگرافی کاملی از او ارائه داده و ضمن تحلیل انتقادی آرای او، نقاط قوت و ضعف آن‌ها را آشکار کرده است. سیدحسین میردامادی (۱۳۶۴) در پایان‌نامه «ترجمه‌ی کتاب اعجاز قرآن باقلانی» پس از شرح حال باقلانی و معرفی کتاب، از صفحه ۴۷ تا ۲۰۰ را به فارسی ترجمه کرده و برخی از واژگان آن را شرح داده است. در همین سال قاسم کفاش (۱۳۶۴) نیز در پایان‌نامه‌ای دیگر با عنوان مشابه «ترجمه‌ی اعجاز قرآن باقلانی» از صفحه ۱۹۴ تا ۳۴۲ را به فارسی برگردانده. استاد راهنمای هر دو سیدجعفر سامی‌الدیوبی بوده است. زاهد هاشمیان فرد (۱۳۷۹) در مقاله «نقدی بر اعجازالقرآن ابوبکر باقلانی» گزارش کاملی از مطالب کتاب و اهم آرای باقلانی ارائه داده و ضمن نقد برخی از آرای او در پایان دو نقد را به صورت اجمالی مطرح کرده است. نقد اول مربوط به مطالبی است که او آن‌ها را سرقت‌های علمی باقلانی از کتبی همچون صناعتین ابوهلال عسکری و اعجازالقرآن رمانی نامیده، و دومی مربوط به خطبه‌ای از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. به باور وی باقلانی به دلیل تعصبات مذهبی از میان خطبه‌های فراوانی که انتساب آن‌ها به حضرت قطعی است، خطبه‌ای منسوب به ایشان را فقط به خاطر وجود مدح ابوبکر و عمر در آن نقل کرده است؛ حال آن‌که این خطبه با دیگر مطالب نهج‌البلاغه، به‌ویژه خطبه شقشقیه، سازگار نیست و هر دو نمی‌توانند از فردی واحد باشند (۱۵۱). تمرکز نوشتار کنونی برخلاف این مقاله به جای نقد بر تسهیل دسترسی به عصاره فکری باقلانی است. انتشارات سخن‌گستر در سال ۱۳۹۳ ترجمه فارسی این کتاب را به‌خامه حسین قنبری زرمهری و محمد جعفری راهی بازار کرد. شیرزاد طایفی (۱۳۹۵) نیز در مقاله «بررسی محتوایی سه اثر برجسته بلاغی درباره اعجاز قرآن (اعجازالقرآن رمانی، باقلانی و معتزلی)» پس از اشاره به زندگی‌نامه باقلانی، گزارشی مختصر از مطالب کتاب ارائه داده و در پایان آثار او را برشمرده است.

اهمیت نوشتار کنونی در این است که دسترسی به اثری کلاسیک و تخصصی که از جمله متون مهم در زمینه مبحث کلامی و قرآنی اعجاز است را تسهیل می‌کند؛ به‌ویژه که به دلیل قدمت متن، سبک نگارش و عمق تخصصی مطالب، مطالعه مستقیم و کامل آن برای بسیاری از علاقه‌مندان آسان نیست. چنانکه پژوهشگرانی که در حال بررسی موضوع اعجاز قرآن هستند یا بر روی آرای متکلمان مسلمان کار می‌کنند، می‌توانند با مطالعه این مقاله، به سرعت با مهم‌ترین دیدگاه‌های باقلانی آشنا شوند و سپس در صورت نیاز، برای جزئیات بیشتر به اصل کتاب مراجعه کنند. افزون بر این، مقاله حاضر با تبیین اهم آرای باقلانی و ارائه تصویری کلی و منظم از دیدگاه‌های او، به خواننده کمک می‌کند تا هسته اصلی نظریه او درباره اعجاز قرآن را تشخیص داده و از میان مباحث فرعی، نکات محوری را دریابد. این امر برای فهم عمیق‌تر موضع باقلانی ضروری است. این مقاله نخست کوتاه‌نگاهی به زندگی نامه باقلانی و آثار او می‌اندازد، در ادامه، اهم آرای باقلانی را از دل کتاب او بیرون می‌کشد و مرور می‌کند.

## ۱. باقلانی و آثار او

باقلانی در سال ۳۳۸ ق در بصره متولد شد. پدرش نام او را محمد گذاشت. او بعدها مکئی به ابوبکر و ملقب به باقلانی شد. در فقه مقلد مالک بن انس و در کلام پیرو اندیشه ابوالحسن اشعری بود. او مدتی معلم فرزند عضدالدوله دیلمی در شیراز شد و سپس به همراه وی به بغداد رفت. باقلانی مدتی سفیر آل بویه در روم شرقی شد و مناظره‌هایی با علمای مسیحی آن دیار داشت. چنانکه مدتی نیز قاضی القضاة بغداد بود و به همین جهت، به «قاضی باقلانی» مشهور شد. وی سرانجام در سال ۴۰۳ ق در ۶۵ سالگی فوت و در بغداد دفن شد. عباس زریاب خوبی در جلد اول دانشنامه جهان اسلام زندگی‌نامه باقلانی، اساتید، آثار و اهم آرا و عقاید او را به گستردگی بیان کرده است. در دسترس بودن این مقاله ما را از تفصیل بیشتر بی‌نیاز کرده است. مدخل «باقلانی» در جلد یازدهم

دائرةالمعارف بزرگ اسلامی به قلم حسن انصاری و جلیل امیدی نیز در همین زمینه دستیاب و قابل استفاده است.

باقلانی گرایش کلامی داشته و در نتیجه، بیشتر نگاهشته‌های وی کلامی و در رد مذاهب مخالف مذهب اشعری یعنی شیعه، معتزله، خوارج، جهمیه و... بوده است. گفته شده وی هفتاد هزار ورق ردیه بر علیه ملحدین نوشته است. تعداد آثار او را پنجاه و پنج اثر دانسته‌اند که البته بیش تر آن‌ها به ما نرسیده‌اند. از آثار موجود او می‌توان به این عناوین اشاره کرد: «اعجازالقرآن»، «الانتصار لصفحة نقل القرآن و الرد علی من نحله الفساد بزيادة او نقصان»، «الانصاف فی اسباب الخلاف»، «التمهید فی الرد علی الملحدة والمعطلّة والرّافضة والخوارج والمعتزلة»، «كشف الاسرار الباطنية و هتك الأستار» (نقد شیعه اسماعیلیه)، «المقنع فی معرفة اصول الدین»، «الملل و النحل»، «مناقب الأئمة الأربعة و نقض المطاعن علی سلف الأئمة» (این کتاب که فقط جلد دوم آن باقی مانده، درباره امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عثمان، عمر و ابوبکر است)، «النقض الكبير» (نقدالنقض عبدالجبار معتزلی) و «هدایة المسترشدين فی الکلام» که تنها دو بخش آن باقی مانده است.

حسن انصاری (۱۴۰۱) در انتساب «اعجازالقرآن» به باقلانی تردید کرده. به باور وی تعلق این کتاب به او شواهد روشنی ندارد. سبک نگارش اعجازالقرآن با آثار باقلانی متفاوت است. نویسنده این متن برخلاف باقلانی متکلم برجسته‌ای نیست و در علم کلام به نوشته‌های دیگران وابسته است. او با این که معمولاً در نوشته‌های خود به دیگر آثارش ارجاع می‌دهد، در هیچ‌یک از آثارش، به ویژه الانتصار و همچنین الهدایة که در آن‌ها بحث اعجاز قرآن مطرح شده، به این کتاب به عنوان اثر مستقل او در بحث اعجاز ارجاع نداده است. افزون بر این، نام نویسنده در خود متن کتاب ذکر نشده و نسخه قدیمی این اثر، آن را به باقلانی نسبت نمی‌دهد و نویسنده دیگری را معرفی می‌کند.

## ۲. آرای باقلانی درباره قرآن و اعجاز آن

باقلانی در مقدمه کتابش از برخی مسلمانان به گفته او «جاهل» گله کرده و گفته است: آنان قرآن را معادل اشعار قرار داده و نه تنها قرآن را با کلام دیگران برابر دانسته‌اند، بلکه به این مقدار راضی نشده و آن‌ها را بر قرآن برتری نیز داده‌اند! حجم شبهات بر علیه قرآن و اعجاز آن به اندازه‌ای بوده که برخی از مسلمانان به خاطر آن‌ها مرتد می‌شوند و به مذهب براهمه می‌پیوندند. فردی به باقلانی مراجعه و از او می‌خواهد برای رفع این شبهات مطلبی جامع بنویسد. این از یک سو و از سوی دیگر، باقلانی آثار دیگران در زمینه اعجاز قرآن را کامل نمی‌دانسته و به باور او آن‌ها از مشکلاتی همچون عدم رعایت ترتیب مناسب برای بیان مطالب، رنج می‌برده‌اند. برای نمونه، نظم القرآن جاحظ از نگاه باقلانی مطلب تازه‌ای نسبت به مطالب متکلمان پیش از او نداشته و او نتوانسته آنچه را که در زمینه اعجاز قرآن باعث اشتباه شده، برطرف کند. درخواست آن فرد و نبود کتاب مناسب دست به دست هم دادند تا باقلانی درخواست تألیف را پذیرفت. وی کتاب اعجاز القرآن را با هدف تبیین وجه اعجاز قرآن، نشان دادن جایگاه واقعی آن و اثبات برتری آن از دیگر مطالب، نقد جُهال و زدودن شک آنان و پاسخ به شبهات اعجاز قرآن نوشت. باقلانی در مقام بیان روش خود گفته است: برای این که تألیف ما تکراری نباشد، نخست مطالب گذشتگان را به طور گذرا بیان می‌کنیم و سپس ناگفته‌ها را خواهیم گفت<sup>۱</sup>.

کتاب مطابق چاپ عالم‌الکتب نوزده فصل دارد: ۱: قرآن معجزه نبوت پیامبر و دلیل پیامبری اوست؛ ۲: معجزه بودن قرآن؛ ۳: وجوه اعجاز قرآن؛ ۴: شرح وجوه اعجاز قرآن؛ ۵: قرآن شعر نیست؛ ۶: قرآن سجع نیست؛ ۷: کلام بدیع؛ ۸: چگونگی آگاهی بر اعجاز

---

۱. این مقاله فقط در مقام نقل آرای باقلانی است و نه نقد؛ بنابراین، نقل لزوماً به معنای تأیید نیست. چنانکه نباید فراموش کرد باقلانی در این کتاب به عنوان متکلمی اشعری درباره اعجاز قرآن اظهار نظر کرده است.

قرآن؛ ۹: مقایسه قرآن با اشعار شعرا؛ ۱۰: عجز از معارضه با قرآن اختصاصی به زمان پیامبر ندارد؛ ۱۱: تحدی؛ ۱۲: چه مقدار از قرآن معجزه است؟؛ ۱۳: آیا می‌توان به اعجاز قرآن علم ضروری پیدا کرد؟؛ ۱۴: متعلق اعجاز قرآن؛ ۱۵: توصیف وجوه بلاغت؛ ۱۶: حقیقت و چیستی معجزه؛ ۱۷: کلام پیامبر و امور مرتبط با اعجاز؛ ۱۸: لزوم علم به ظهور معجزه بر دست کسی که آن را آورده است؛ ۱۹: سرّ اختلاف در اعجاز قرآن.

پس از آشنایی اجمالی با درون‌مایه فصول نوزده‌گانه کتاب، در ادامه، مهم‌ترین آرای باقلانی در کتاب اعجازالقرآن به صورت تفصیلی بیان می‌شود:

## ۲-۱. چرا قرآن کلام پیامبر نیست؟

با توجه به افصح عرب بودن پیامبر، چرا نگوییم قرآن ساخته پیامبر است و به خاطر افصح بودن ایشان دیگران نمی‌توانند همانند آن را بیاورند؟ پاسخ این است که اولاً حضرت هیچ‌گاه برای کلام خود تحدی نکردند؛ و ثانیاً مقدار تفاوت کلام ایشان با کلام دیگران زیاد نیست و نهایتاً همانند مقدار تفاوت شعر دو شاعر یا سخنرانی دو سخنران است و با این مقدار از تفاوت، اعجاز واقع نمی‌شود (باقلانی، ۱۴۰۸: ۲۶۱).<sup>۱</sup>

شاید بگویید: اگر کلام پیامبر معجزه نبود، صحابه بین کلام ایشان با قرآن اشتباه نمی‌کردند و مثلاً گمان نمی‌شد که دعای فنوت پیامبر از قرآن است. اما به نظر باقلانی ممکن نیست امثال ابن مسعود قادر به تشخیص قرآن از غیر آن نبوده باشند. ممکن است مواردی که گفته شده در مصحف او نبوده‌اند، در اصل وجود داشته‌اند اما بعدها از مصحف وی افتاده باشند؛ نه اینکه او آن‌ها را قرآن نمی‌دانسته است. مطالبی که درباره اشتباه صحابه در زمینه قرآن با غیر قرآن گفته شده، خبرهای واحدی هستند که در مثل این امور نه به آن‌ها عمل می‌شود و نه قابل اطمینان می‌باشند. ممکن است همان‌طور که

---

۱. با توجه به ارجاعات فراوانی که در این نوشتار به کتاب اعجازالقرآنی باقلانی شده، از این به بعد از تکرار اسم مولف و تاریخ نشر کتاب خودداری و تنها به ذکر شماره صفحه اکتفاء می‌کنیم.

ماگاهی برخی از دعاها را پشت مصحف می نویسیم، وی نیز دعای قنوت را بر پشت مصحف او نوشته بوده تا فراموش نکند اما بعدها برخی به اشتباه گمان کرده اند او آن دعا را نیز به عنوان قرآن نوشته است. این مطالب مانند آن چیزی است که جهال درباره تفاوت مصحف ابن مسعود و عثمان نقل کرده اند. البته باقلانی منکر اشتباه او در اندکی از حروف نیست اما اگر ابن مسعود دو سوره را انکار کرده بود، این امر به مشاجره اصحاب منجر می شد و خبر آن پخش و به ما می رسید. این حکایات شاذ و نادر نمی توانند به جماعی که تحقق پیدا کرده، زیان برسانند. ممکن است امر بر ناقل مشتبه شده و چون سوره ها در نظم و ترتیب متفاوت بوده اند، گمان کرده مصحف ابن مسعود سوره هایی همچون سوره فاتحه را ندارد. ممکن است همان طور که درباره سوره ابتدایی قرآن بین علق، مدثر و فاتحه اختلاف شده، درباره سوره پایانی هم اختلاف شده باشد و ابن مسعود دو سوره ناس و فلق را در جایی غیر از پایان مصحف او آورده باشد (۲۶۲).

## ۲-۲. آیا قرآن خودش را معجزه می داند؟

پیامبر در کنار قرآن، معجزات فراوانی داشته است. این معجزات در دو دسته قرار می گیرند: ۱. معجزات خاص که در اوقات ویژه برای افراد خاص اقامه شده اند. برخی از این معجزات متواترانه و برخی دیگر به صورت خبر واحد نقل شده اند؛ ۲. قرآن که معجزه عام پیامبر است، از جهت مخاطب گستره وسیعی دارد، جن و انس را در بر می گیرد و برای همیشه باقی است (۲۳).

برخلاف باور برخی، قرآن خودش را معجزه می داند و آیات متعددی بر این مدعا دلالت می کنند. برای نمونه، خدا می خواهد با قرآن مردم را از ظلمات به سمت نور خارج و هدایت کند و این نمی شود مگر اینکه قرآن حجت باشد. این از یک سو و از سوی دیگر، قرآن حجت نیست مگر اینکه معجزه باشد. آیه استیجار مبنی بر پناه خواستن مشرکان برای شنیدن کلام خدا نیز نشان می دهد که قرآن خودش را معجزه می داند؛

چراکه شنیدن قرآن تنها زمانی حجت خواهد بود که معجزه باشد. آیه‌هایی که نزول قرآن بر مشرکان را به‌عنوان نزول معجزات کافی می‌دانند نیز دال بر همین امر هستند (۲۴). مراد از معجزه بودن قرآن این است که هرچند آوردن مثل آن محال نیست اما انس و جن نمی‌توانند مثل آن را بیاورند؛ اما آیا باید حتماً بدانیم کسی که معجزه را ارائه می‌دهد آن معجزه بر دستان خودش جاری شده یا چنین چیزی لازم نیست؟ بله لازم است زیرا اگر ندانیم کسی که معجزه را آورده، معجزه به‌خاطر اثبات نبوت او نازل شده است، نمی‌توانیم با آن معجزه به پیامبری او استدلال کنیم؛ لذا اگر فردی سوره‌ای را بیاورد و آن سوره نیز معجزه باشد، تا زمانی که ثابت نشود آن سوره بر خود او نازل شده است، نبوت آن شخص ثابت نمی‌شود. ما با علم ضروری می‌دانیم که پیامبر قرآن را آورده و معجزه به‌خاطر او ظاهر شده است و حضرت، آن را نشانه پیامبری خود قرار داده‌اند؛ بنابراین، حجت بر ما تمام شده است (۲۶۶).

### ۲-۳. چرا قرآن شعر نیست؟

خدا در قرآن نه تنها شعر بودن آن و شاعر بودن پیامبرش را نفی کرده؛ بلکه شاعران را سرزنش و آنان را پیروی‌کننده از گمراهان دانسته است. شاید پرسید اگر قرآن شعر نیست پس چرا مخاطبان اولیه قرآن، آن را شعر و پیامبر را شاعر دانسته‌اند؟ مراد کفار از شعر بودن قرآن از سه حال خارج نیست: ۱. قرآن از قبیل شعر است؛ ۲. قرآن در دقت نظر و بیان مطالب ظریف همانند شعر است؛ ۳. برخی از کسانی که از اوزان شعر بی‌خبر بوده‌اند قرآن را شعر می‌دانسته‌اند. معنای اول درست است. معنای دوم نیز هرچند خارج از عرف عرب است، نادرست نیست؛ اما معنای سوم، دورترین احتمال است (۶۹).

برخی گمان کرده‌اند در قرآن اشعار فراوانی از جمله بخشی از یک مصرع، مصرع واحد، یک بیت یا چند بیت است. از جمله آیاتی که ادعای شعر بودن آنان مطرح شده است، می‌توان به این موارد اشاره کرد: ﴿هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ﴾، ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ

لَهُ مَخْرَجًا \* وَيُزُفُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ﴿﴾، ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ \* فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ آلَيْتِيمَ﴾ و ﴿وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا \* فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا﴾. در مقام نقد این ادعا می‌گوییم:

۱. اگر قرآن از اسالیب کلام عرب خارج نبود و مثلاً شعر بود، عرب‌ها که شعر در تسخیر آنان بود، به راحتی با آن معارضه می‌کردند. امری که هیچ‌گاه محقق نشد؛ ۲. اگر در قرآن شعر بود قطعاً عرب‌ها می‌فهمیدند و به خاطر آن به قرآن طعن می‌زدند اما چنین چیزی گزارش نشده است؛ ۳. برخی پاسخ داده‌اند: شعر باید دست‌کم دو بیت و در وزن و قافیه متحد باشد؛ وگرنه صرف این که مطلبی وزن دو بیت را داشته باشد اما وزن یا قافیه آن‌ها با هم مختلف باشد، شعر نیست. گفته شده کمترین مقدار شعر، چهار بیت هم قافیه است و کمتر از این مقدار شعر نیست و در قرآن چنین چیزی نداریم؛ ۴. برخی گفته‌اند: رجز اصلاً شعر نیست و بنابراین، شباهت آیات قرآن به رجز به معنای شعر بودن آن نیست؛ ۵. اگر هر کلامی که دارای وزن شعر است را دلیل بر شعر بودن آن و شاعر بودن گوینده‌اش بدانیم، در این صورت همه مردم را باید شاعر دانست؛ زیرا هر متکلم در ضمن کلام خود، گاهی مطالبی می‌گوید که وزن شعر را دارد: «اغلق الباب و ائنتی بالطعام». شاید کسی بگوید: در قرآن کلام موزونی همچون وزن شعر است ولی به صورت غیرمُقَفَّی و این قسم دیگری از کلام عرب است؛ بنابراین، نظم قرآن بدیع و منحصر به فرد نیست. اما این گفته صحیح نیست؛ چراکه کلام موزون، کلامی است که اجزای آن در بلندی و کوتاهی و حرکات و سکون، برابر باشند ولی در قرآن چنین چیزی نداریم (۷۳ و ۷۴).

#### ۲-۴. چرا قرآن سجع نیست؟

«سجع» در لغت موالات کلام بر وزن واحد است (۷۶). به باور باقلانی قرآن سجع نیست؛ اما برخی سجع در قرآن را پذیرفته و معتقدند سجع نیز همچون التفات از وجوه فصاحت است و وجود آن در قرآن مشکلی ندارد. قوی‌ترین دلیل معتقدان به سجع، آیه

﴿فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّداً قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى﴾ و تقدّم نام «هارون» بر نام «موسی» در آن است. فاصله آیات سوره طه «الف مقصوره» است و اگر موسی بر هارون مقدم می‌شد، فاصله این آیه حرف «نون» و در نتیجه سجع سوره از بین می‌رفت. اما چون فاصله آیات سوره اعراف «نون» است، در آن نام «موسی» بر «هارون» مقدم شده است: ﴿رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ﴾؛ اما قول صحیح این است که تقدیم و تأخیر این دو نام ربطی به سجع ندارد؛ بلکه به خاطر این است که بیان داستان واحد با الفاظ مختلف نشانه فصاحت و بلاغت است (۸۱). اهم ادله باقلانی مبنی بر سجع نبودن قرآن بر این پایه است:

۱. قرآن خارق العاده و از عادت کلام عرب خارج است؛ اما اگر قرآن سجع باشد از اسلوب کلام عرب خارج نیست و در نتیجه، دیگر معجزه نخواهد بود. شاید کسی بگوید قرآن سجع معجزه است، اما این مثل این می‌ماند که کسی بگوید: قرآن شعر معجزه است که پذیرفتنی نیست؛

۲. اگر قرآن سجع بود، مشرکان در آن متحیر نمی‌شدند و آن را سحر نمی‌نامیدند (۷۹). عجز آن‌ها از معارضه با قرآن به خاطر این بود که قرآن با اسلوب‌های متعارف نزد آن‌ها متفاوت بود (۸۰). حال آن‌که خروج از سجع و رجوع دوباره به آن، از عادات عرب بوده و در این صورت چه تفاوتی بین قرآن و کلام آن‌ها است؟! (۸۴)

۳. سجع کار کاهنان که نفی‌کننده پیامبران بوده‌اند، است اما شعر این‌گونه نیست؛ بنابراین، نفی سجع از قرآن، از نفی شعر از قرآن شایسته‌تر است.

۴. در سجع، معنا از لفظ پیروی می‌کند اما در قرآن، لفظ تابع معنا است (۷۷).

۵. برخی از آیاتی که ادعاشده مسجع هستند، از جهت بلندی و کوتاهی با هم متفاوت اند و چنین چیزی در سجع شایسته نیست. کلام مسجع متعادل الاجزاء است و در غیر این صورت، فصیح به شمار نمی‌آید (۸۴). نمی‌توان گفت: چه اشکالی دارد بخشی از آیات سجع باشد و بخش دیگری نباشد؛ زیرا این اضطراب است و در قرآن چنین امری جایز نیست (۸۰).

۶. اگر کسی بگوید قرآن از اوزان گوناگون کلام عرب یعنی خطبه، رساله، سجع و کلام موزون غیرمُقَفَّی تشکیل شده ولی نوعی بدیع و خاص است، در پاسخ او می‌گوییم: در هرکدام از این اسلوب‌ها فرد یا افرادی از عرب مهارت داشتند و با توجه به شدت دواعی عرب بر معارضه با قرآن، معنا نداشت با آن معارضه نکنند (۸۲).

۷. کسی که می‌گوید قرآن مسجع است، چاره‌ای ندارد مگر اینکه راه امثال نظام را برود و بگوید: هرچند قرآن در نظم و تألیف اعجاز نیست و قابل معارضه است اما خدا از این کار منع کرده و این به معنای وهن بداعت نظم قرآن است (۸۴).

## ۲-۵. چه چیز قرآن معجزه است؟ (وجوه اعجاز قرآن)

برای اعجاز قرآن سه وجه بیان شده است: ۱. اخبار غیبی، ۲. اُمّی بودن پیامبر علیه و آله السلام، ۳. نظم بدیع، تألیف عجیب و بلاغت عاجز کنند (۵۲-۵۰). در ادامه درباره هرکدام از این سه وجه توضیحی ارائه می‌شود:

الف. اخبار غیبی: بشر راهی به سوی غیب ندارد و خبر دادن از آن از قدرت او خارج است. آیاتی که متضمن اخبار غیبی هستند پرشمارند و از باب نمونه به چند مورد اشاره می‌شود: ۱. وعده خداوند درباره غلبه دین اسلام بر دیگر ادیان که با پیروزی روم بر ایران و تحقق پیش‌بینی قرآن به اثبات رسید؛ ۲. اخبار قرآن از شکست کافران در آیه ۱۲ سوره آل عمران که با شکست مشرکان در بدر به حقیقت پیوست؛ ۳. خداوند در آیه ۱۶ سوره فتح به متخلفان از جنگ وعده داد که به زودی به جنگ گروهی سرسخت و نیرومند خواهند رفت و این وعده با جنگ مسلمانان با مرتدان، ایرانیان و رومیان تحقق یافت؛ ۴. نوید خداوند در آیات آغازین سوره روم؛ ۵. وعده خداوند درباره اهل بدر در آیه ۴۵ سوره قمر؛ ۶. بشارت فتح مکه؛ ۷. وعده استخلاف مؤمنان در زمین؛ ۸. اخبار خداوند از امتناع نصاری از مباحله؛ ۹. وعده خودداری یهودیان از آرزوی مرگ و... (۶۶ و ۶۷).

ب. اُمّی بودن پیامبر: در قرآن داستان‌های گذشتگان آمده است؛ این در حالی است که پیامبر نه سواد خواندن کتاب‌های گذشتگان را داشته و نه با آگاهان به این امور در

ارتباط بوده تا بگوییم برای تعلیم به سراغ آنان رفته و از آن‌ها یاد گرفته است؛ زیرا اگر چنین بود، از چشم مردم پنهان نمی‌ماند و در تاریخ ثبت می‌شد؛ بنابراین، تنها احتمال معقول دریافت این داستان‌ها از طریق وحی است (۶۷ و ۶۸).

ج. نظم بدیع، تألیف عجیب و بلاغت عاجز کنند: بیان مطالب در زمان نزول قرآن به شکل شعر، کلام موزون بدون قافیه، کلام معدل مسجع، کلام معدل موزون غیرمسجع و... بوده است؛ اما قرآن هیچ‌کدام از این‌ها نیست و از این رو خارج از عادت آن زمان است و به خاطر همین، معجزه به‌شمار می‌آید. عرب کلامی با این حجم که در این حد فصیح، بلیغ و بدیع باشد و بدون اختلال و اختلاف در بردارنده معانی لطیف و حکمت‌های فراوان باشد، نداشته و ندارد. فصاحت قرآن در جای‌جای آن و هنگام بیان‌های مختلفی همچون قصص، مواظظ، احتجاج، احکام، اخلاق، وعده، وعید و... تغییر نکرده و کم و زیاد نشده. کوتاهی و بلندی آیات در فصاحت آن، تفاوتی ایجاد نکرده است. وجوه مختلف کلام عرب همچون استعاره و تصریح، حقیقت و مجاز، جمع و تفریق، بسط و اقتصار و... در قرآن موجود است اما قرآن در همگی از حد معمول کلام عرب، فراتر رفته است؛ به‌ویژه که قرآن الفاظ معمول را در معانی جدید و ابتکاری به کار برده و این از کاربست واژگان در معانی متداول مشکل‌تر است. الفاظ و معانی قرآن هر دو در یک سطح و موافق با هم هستند و این‌گونه نیست که معنا عالی باشد اما لفظ عالی نباشد یا بالعکس. ویژگی دیگر قرآن سهل و ممتنع بودن مطالب آن است. همه این‌ها در حالی است که شعرا در برخی امور همچون مدح مهارت دارند و در مابقی امور مثلاً ذم و هجو این‌چنین نیستند. شعر آنان با اختلاف احوال‌شان متفاوت می‌شود. مردم در هنگام نقل چندباره یک داستان، به تناقض‌گویی می‌افتند، اما قرآن این‌گونه نیست. بسیاری از شعرا هنگام خروج از یک نوع به نوع دیگر مشکل دارند اما قرآن در این زمینه از حد عادت خارج است. کلام فصیح‌های عرب یا سخت است یا آسان ولی قرآن در عین حال که آسان است، آسان نیست (۶۳-۵۲ و ۶۸).

دلیل دیگر الهی بودن قرآن، کاربرد خاص حروف زبان عربی در حروف مقطعه است. حرف در زبان عربی تقسیمات مختلفی دارد. حروف یا همچون ح، ه، خ، ک، ش، ث، ف، ت، ص، س «مهموسه» هستند یا مثل مابقی حروف، «مجهوره» و شگفت اینکه از هر کدام فقط نصف آن‌ها در حروف مقطعه به کار رفته است. در تقسیم بندی دیگری حروفی همچون ع، ح، ا، ه، خ، غ «حلقی» و مابقی حروف، «غیر حلقی» هستند. باز هم شگفت اینکه فقط نصف حروف حلقی و نصف حروف غیر حلقی در حروف مقطعه آمده است. حروف یا «غیر شدید» هستند یا همچون ا، ک، ق، کتاب مقدس، ج، ط، ذ، ب «شدیده» می باشند. نصف این حروف هم در حروف مقطعه به کار رفته است. چنانکه حروفی همچون ط، ظ، ض، ص «مطبقه» و مابقی «غیر مطبقه» هستند. نصف این حروف هم در حروف مقطعه آمده. این شکل از کاربرد حروف بیانگر الهی بودن قرآن است. چنانکه در «الم» الف از نظر مخرج حروف «دور»، لام «متوسط» و میم «نزدیک» است و این می خواهد بگوید: قرآن بین دو طرف متردد است (۶۳-۶۱).

به باور اهل خراسان از وجوه اعجاز قرآن، موافقت احکام آن با عقل است ولی این درست نیست. چنانکه اعجاز قرآن به خاطر حکایت کلام قدیم و یا قدیم بودن قرآن نیز نمی باشد؛ وگرنه تورات و انجیل و دیگر کتب الهی هم که همگی کلام خدا و در نتیجه قدیم بوده اند، باید معجزه باشند<sup>۱</sup>. اشکال دیگر هم این است که در این صورت باید هر کلمه ای به تنهایی معجزه باشد، در حالی که چنین نیست (۶۴).

برخی همچون ابوهاشم گفته اند که قرآن به خاطر نزولش توسط جبرئیل خارق العاده و معجزه است؛ وگرنه قرآن قبل از نزول معجزه نبود. اما این حرف خطاست؛ چرا که اگر چنین بود باید می شد مثل قرآن را آورد و تنها نزول آن به شکل قرآن ممکن نبود (۲۶۴). شاید بگویید: اگر قرآن معجزه بود در وجه اعجاز آن شاهد اختلاف نبودیم اما این اشکال درست نیست؛ گاهی چیزی با دلیل اثبات می شود اما در وجه دلالت آن برهان، اختلاف است (۲۶۳).

۱. اعتقاد به قدیم و ازلی بودن کتب آسمانی از جمله قرآن از باورهای کلامی اشاعره است اما شیعه غیر خدا از جمله کتب مقدس را حادث (مخلوق و پدیدآمده در زمان) می دانند.

## ۲-۶. چرا اعجاز قرآن به بلاغت، فصاحت و بداعت آن نیست؟

منظور از بدیع کاربرد اموری همچون تشبیه، استعاره، عکس و تبدیل، مبالغه و غلو، تعریض و کنایه، التفات و... است (۱۱۴). برای بلاغت نیز اقسام ده‌گانه‌ای همچون ایجاز، استعاره، تجانس، تضمین و... را بیان کرده‌اند. درباره اینکه اعجاز قرآن به چیست، اختلاف است. برخی گفته‌اند به بدیع و برخی دیگر به فصاحت. به باور باقلانی امور بر دو قسم است: ۱. اموری که قابل یادگرفتن و اجرا کردن هستند. اعجاز قرآن به این امور نیست. ۲. اموری که قابل یادگرفتن و اجرا کردن نیستند. اعجاز قرآن به این امور است. اعجاز قرآن به الفاظ، نظم و تألیف آن‌ها است اما به تشبیه، تجنیس، مطابقت، مبالغه و... به تنهایی نیست؛ زیرا فراگرفتنی، قابل یادگیری و انجام هستند (۲۴۶ و ۲۴۷)؛ مثلاً مبالغه خودش اعجاز نیست؛ چراکه در کلام غیر نیز یافت می‌شود اما گاهی برخی از الفاظی که در آن‌ها مبالغه رخ داده، اعجاز را ثمر می‌دهند (۲۵۳). چنانکه گاهی تضمین یا استعاره متعلق اعجاز واقع می‌شوند. هرچند این امور مراتب عالی‌ای دارند که کسی با آموزش به آن‌ها نمی‌رسد اما رسیدن به این امور، حتی مراتب بالای آن‌ها، دشوار نیست و به خاطر همین، نمی‌توانند معجزه باشند. شاید کسی در مقام اشکال بگوید: بیان هم قابل یادگیری و آموزش‌پذیر است و بنابراین، نباید اعجاز قرآن به بیان آن باشد؟ اما این اشکال وارد نیست؛ زیرا مردم در بیان، نزدیک به هم هستند و نمی‌توانند از حدی خاص بالاتر بروند؛ بنابراین اگر کسی بالاتر رفت، خرق عادت کرده و معجزه است. بله بشر هم سخنان شریف و بدیع دارد اما این سخنان یکی دو بیت یا حداکثر یکی دو قطعه هستند و از نظر مقدار همانند یک سوره از سوره‌های قرآن طولانی و مستمر نیستند (۲۵۵)؛ بنابراین، اموری همچون فصاحت، بلاغت و بدیع هرچند در اعجاز قرآن مؤثرند، اما اعجاز قرآن به این امور نیست؛ زیرا اولاً این امور قابل تعلیم و تعلم هستند و خارق‌العاده نیستند؛ ثانیاً اگر اعجاز قرآن تنها به این امور بود، آوردن مثل آن ممکن بود.

## ۷-۲. منظور از تحدی قرآن چیست و چه گستره‌ای دارد؟

معجزه دارای شریاطی است: ۱. پیامبر ادعا کند که این معجزه آیه و نشانه اوست؛ زیرا به قول خود او مبنی بر نبوتش نمی‌توان اعتماد کرد و باید دلیلی ارائه کند تا از مدعی کاذب متمایز شود؛ ۲. تحدی به آوردن مثل آن؛ چراکه مثلاً قرآن در حروف و صورت، تفاوتی با غیر خود ندارد و اگر تحدی نباشد اعجاز قرآن برای مردم عادی مشخص نمی‌شود؛ ۳. عجز بشر از آوردن مثل آن (۲۳۰).

قرآن کنونی همان قرآن نازل شده بر پیامبر است. دلیل باقلانی بر این مدعا تواتر آن از زمان نزول قرآن تا زمان ما است که موجب علم ضروری می‌شود. امور متعددی همچون نقل پیامبر و مسلمانان، تعدی با پادشاهان روم، ایران، حبشه و... تضاد قرآن با ادیان آن عصر، وجوب تلاوت قرآن در نماز، منبع احکام بودن قرآن و... در شکل‌گیری تواتر قرآن نقش داشته‌اند (۳۱ و ۳۲). با اثبات توفیر دواعی بر نقل قرآن و در نتیجه تواتر آن، تحدی پیامبر نیز ثابت می‌شود؛ چراکه این مسئله بارها در قرآن مطرح شده است؛ بنابراین، پیامبر تحدی کرده‌اند. چنانکه مشرکان از پاسخ به تحدی و آوردن مثل قرآن عاجز مانده‌اند؛ زیرا اولاً راحت‌ترین راه برای شکست پیامبر آوردن مثل قرآن بود و آنان انگیزه لازم برای این کار را داشتند؛ بنابراین، اگر می‌توانستند مثل قرآن را بیاورند، می‌آوردند تا لازم نباشد در اثر جنگ و جدال از جان و مالشان مایه بگذارند. حتی اگر قرآن با آن‌ها تحدی نکرده بود، آنان باید برای شکست پیامبر به معارضه با قرآن بر می‌خواستند، چه رسد به اینکه قرآن تحدی کرد؛ ثانیاً اگر آنان موفق می‌شدند مثل قرآن را بیاورند، خبرش به ما می‌رسید. با اثبات تحدی قرآن و عجز آنان از آوردن مثل قرآن، اعجاز این کتاب ثابت می‌شود (۳۹-۳۵).

درباره فلسفه تحدی باید گفت: بلیغان عرب می‌دانستند که از آوردن مثل قرآن عاجزند و نیازی به تحدی نداشتند، اما تحدی سبب شد دیگران با مشاهده عجز آنان از معارضه، به اعجاز قرآن پی ببرند. اعراب غیر بلیغ هرچند به اندازه اعراب بلیغ، پی به

اعجاز قرآن نمی‌برند اما وقتی عجز بلیغان را می‌بینند متوجه اعجاز آن می‌شوند. چنانکه غیر عرب وقتی عجز عرب را می‌بینند، متوجه اعجاز قرآن می‌شود؛ زیرا کسی که اصلاً فصیح و بلیغ نیست یا تنها در برخی از امور فصیح و بلیغ است، به اندازه کسی که در همه امور فصیح و بلیغ است، متوجه اعجاز قرآن نمی‌شود (۴۱). سرّ اینکه مشرکان در برابر قرآن عکس‌العمل‌های مختلفی داشتند، برخی زود مسلمان شدند و برخی دیر، و برخی دیگر اصلاً مسلمان نشدند، افزون بر تفاوت نوع شبهاتی که داشتند، همین تفاوت آنان از جهت کمی و زیادی فصاحت و بلاغت بود (۴۴)؛ البته برای پی بردن به اعجاز قرآن، افزون بر علم و فهم، باید از وسوسه شیطان نیز دور ماند (۲۷۱).

برخی معتقدند که اولاً تحدی قرآن مختص به عصر نزول بوده است؛ و ثانیاً فقط معاصران زمان نزول از آوردن مثل قرآن عاجز بوده‌اند؛ اما این درست نیست و اعجاز و تحدی قرآن به زمان نزول اختصاص ندارد و تا قیامت ادامه دارد (۲۳ و ۲۷۰).

تحدی به مثل حروفی است که نظم و تألیف قرآن به آن است، نه کلام قدیم که اولاً مثلی ندارد و از جنس حروف نیست؛ ثانیاً تورات و انجیل هم کلام قدیم هستند و با وجود این، در نظم و تألیف معجزه نیستند. چنانکه کمتر از یک آیه هم معجزه نیست اما کلام خدا و قدیم است (۲۳۷).

عموم اشاعره به پیروی از ابوالحسن اشعری معتقدند: کمترین مقدار از قرآن که معجزه است، سوره می‌باشد؛ اعم از بلند و کوتاه. اگر آیه‌ای از جهت حروف، مساوی با یک سوره مثل سوره کوثر باشد، آن هم معجزه است. برای کمتر از این مقدار، دلیلی بر عجز و ناتوانی از آوردن مثل آن نداریم. معتزله مثل اشاعره هستند مگر اینکه برخی از آنان هم اندازه‌گیری آیه با سوره را برای اعجاز آن شرط نکرده‌اند و فقط «کثیره» بودن آیه را شرط دانسته‌اند (۲۳۲).

مراد از حدیث در آیه شریفه ﴿فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ﴾، حدیث تام است که با کمتر از کلمات یک سوره کوچک شکل نمی‌گیرد. آیه فوق به تأویل برده شده و به نوع برگردانده

شده است نه به جزئیات. چنانکه مراد از آیه ﴿بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ﴾ نیز نوع است؛ چرا که عجز از آوردن همه قرآن از آغاز تا انجام شرط نشده است (۲۳۳).

برخی از مخاطبان اولیه قرآن مدعی بوده‌اند که اگر بخواهند می‌توانند مثل قرآن را بیاورند: ﴿لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا﴾. این افراد یا دروغ می‌گفتند یا اگر واقعاً خیال می‌کردند که می‌توانند همانند قرآن را بیاورند، همین آیه عجز آن‌ها را نشان می‌دهد؛ زیرا با وجود تحدی‌های متعدد و طولانی بودن زمان نزول قرآن و داشتن فرصت کافی، اگر واقعاً می‌توانستند حتماً این کار را می‌کردند؛ بنابراین، نیاوردن مثل قرآن از سوی آنان بهترین دلیل ناتوانی آنان است (۶۱). اگر کسی ادعا کند که آوردن مثل سوره‌های کوتاه یا آیاتی که به همان مقدار هستند، ممکن است، به او می‌گوییم اعجاز این موارد نیز همچون سوره‌های بلند با عجز عرب آشکار شده است (۲۳۴). چنانکه تفکیک در معجزه بودن سوره‌های بلند و کوتاه به معنای پذیرش اعجاز سوره‌های بلند است و همین مقدار از اعجاز برای اثبات الهی بودن قرآن، کفایت می‌کند.

جن و انس از آوردن مثل نظم قرآن عاجز هستند. شاید پیرسید از کجا بفهمیم جنیان هم عاجز بوده و به تحدی قرآن پاسخ نداده‌اند؟ در مقام پاسخ باید گفت: آیه بر اساس اعتقاد عرب مبنی بر اینکه هر شاعری جنی دارد و آن شاعر شعرش را از جن می‌گیرد، نازل شده است. شعرایی همچون تَابُطُ شَرَّاءُ، إِمْرُؤَالْقَيْسِ، ذُو الرِّمَّةِ و... در اشعار خود به ارتباط با غول و جن اشاره کرده و شعرهایی را از آن‌ها نقل کرده‌اند. شعرهای جنیان در فصاحت و بلاغت برتر از اشعار عرب نیستند؛ بنابراین، عجز شاعران در حقیقت عجز جنیان نیز است. افزون بر این، خداوند در آیاتی همچون آیه ۲۹ سوره احقاف از عجز آنان خبر داده است (۵۸). برخی از متکلمان در مقام پاسخ به این پرسش گفته‌اند: با اثبات عجز انس، اعجاز قرآن ثابت می‌شود و نیازی به دانستن عجز جن نیست. این پاسخ صحیح نیست؛ چرا که اگر عجز اجنه مهم نبود ناتوانی جنیان در کنار ناتوانی انسیان به عنوان دلیل اعجاز قرآن مطرح نمی‌شد (۵۹).

گفته شده که ابن مقفع با دو کتاب با قرآن معارضه کرده است اما این ادعا نیز ناتمام است؛ زیرا یکی از این دو کتاب در بردارنده حکمت‌هایی است که مشابه آنها در هر امتی است و امر بدیعی از جهت لفظ و معنا در میان آنها نیست. افزون بر این، او حکمت‌های این کتاب را از کتاب بزرگمهر گرفته است. نکته دیگر اینکه هرچند ادعا شده که او کتابی در مقام معارضه با قرآن داشته اما این کتاب یافت نشده است. بعید نیست که وی اول قصد این کار را داشته و پس از مدتی متوجه حقیقت اعجاز قرآن و پشیمان شده و آنچه را که نوشته را از بین برده است (۴۹).

در این که آیا برای خدا ممکن است از قرآن بلیغ‌تر و بدیع‌تر بیاورد، اختلاف است. برخی می‌گویند قرآن در نهایت بلاغت و فصاحت است و برتر از آن ممکن نیست؛ اما به نظر باقلانی خداوند می‌تواند نظمی بلیغ‌تر و بدیع‌تر از قرآن بیاورد (۲۶۰).

## ۲-۸. چرا اعجاز قرآن به صرفه نیست؟

برخی در راستای تبیین چرایی اعجاز قرآن نظریه «صرفه» را مطرح کرده‌اند. مطابق این نظریه، هرچند برخی قدرت آوردن مثل قرآن و معارضه با تحدی آن را داشته‌اند اما خداوند طبق تعاریف مختلفی که برای این نظریه ارائه شده ۱. یا آنان را منصرف کرده؛ ۲. یا مانع آنان در آوردن مثل قرآن شده؛ ۳. و یا انگیزه معارضه با تحدی قرآن را از آنان گرفته است. باورمندان به صرفه برای اثبات نظریه خود استدلال کرده و گفته‌اند: اولاً بین کلام بشر با کلام خدا فرقی نیست و هرکسی باید بتواند مثل قرآن را بیاورد؛ و ثانیاً کسی که می‌تواند دو کلمه بدیع بیاورد از آوردن سومی و در نتیجه یک آیه و در ادامه یک سوره نیز ناتوان نخواهد بود؛ (۴۵) بنابراین، عجز بشر از آوردن مثل قرآن، نه در گروی فصاحت و بلاغت آن، بلکه برآمده از سنگ‌اندازی خداوند است.

نظریه صرفه و دلیل معتقدان به آن ناتمام است؛ چراکه اولاً در این صورت باید گفت «صرفه» یا نیاوردن مثل قرآن معجزه است نه خود قرآن؛ ثانیاً آیا می‌توان گفت: هرکه می

تواند یک چهارم یک بیت را بگوید، می‌تواند قصیده‌های مختلفی بسراید؟ آیا هرکه می‌تواند کلمه‌ای بدیع بگوید، می‌تواند خطبه‌ها و نامه‌های بلیغ نیز بنویسد؟ قطعاً چنین نیست؛ ثالثاً بر فرض خداوند معاصران زمان پیامبر را از آوردن مثل قرآن منع یا منصرف کرد، چرا فصحا و بلغای پیش از نزول قرآن، کلامی که در حد قرآن باشد، ندارند؟! (۴۶ و ۴۷)

## ۲-۹. چگونه می‌توان به اعجاز قرآن پی برد؟

عربی بودن قرآن در اعجاز آن دخالت دارد. این زبان زینت نظم قرآن قرار داده شده، اعجاز به آن تعلق گرفته و نشانه نبوت شده است. اشاره خداوند به عربی بودن زبان قرآن به همین دلیل است. زبان عربی نسبت به سایر زبان‌ها از جهت تمکن و تصرف برتر است (۱۲۲)؛ برای نمونه، زبان عربی، برخلاف زبان‌های دیگر، برای یک شیء اسامی زیادی دارد، بسیاری از واژگان در آن برای معانی متعددی وضع شده‌اند و مملو از استعارات و اشارات است (۴۷). چنانکه همین امور سبب شده که حتی شعر در دیگر زبان‌ها در سطح شعر در زبان عربی نباشد (۴۸).

عربی بودن زبان قرآن، با مسئله تحدی به آن نیز مرتبط است. ۲۸ سوره قرآن با حروف مقطعه شروع شده است. از ۲۹ حرف الفبای زبان عربی ۱۴ حرف در حروف مقطعه آمده و خداوند با این کار خواسته به عرب‌ها بفهماند که قرآن از همان حروف زبان آنان تشکیل شده است؛ بنابراین، عجز آنان از آوردن مثل قرآن با اینکه از همان حروف زبان خودشان تشکیل شده، دلیل الهی بودن آن است (۶۱).

تنها راه پی بردن عجم به اعجاز قرآن، علم به عجز عرب از پاسخ به تحدی است. همان‌طور که درباره هر فن و صنعتی تنها اهالی آن حق اظهار نظر دارند. کسانی که عرب هستند اما فصیح و بلیغ نیستند نیز در علم به اعجاز قرآن، همانند عجم می‌باشند؛ بنابراین، مردم از دو حال خارج نیستند: یا در فصاحت و بلاغت به اوج آن رسیده‌اند و خودشان اعجاز قرآن را درک می‌کنند؛ و یا در این حد نیستند که در این صورت باید مقلد

باشند (۱۱۸).

یکی از راه‌های نشان دادن اعجاز قرآن به کسانی که در فصاحت و بلاغت، تخصصی ندارند، مقایسه قرآن با اشعار عرب و نشان دادن امتیازات این کتاب نسبت به آن‌ها است. کلام مسیلمه کذاب که در مقام معارضه با قرآن گفته شده، پست‌تر از آن است که به آن مشغول شد و سخیف‌تر از آن است که درباره آن بیاندیشیم. اگر آن را نقل می‌کنیم تنها برای این است که خواننده به سخافت و رکاکتِ سخن و نادانی گوینده آن پی ببرد. مقایسه قرآن با اشعاری همچون اشعار امرؤالقیس که همگان بر فصاحت، بلاغت و نظم و برتری آن‌ها معترف هستند، به خوبی نشان می‌دهد که برخلاف قرآن در این اشعار چه تکلفات و تعسفات است (۱۵۳). امرؤالقیس با اینکه در شعر بسیار ماهر بوده و اشعارش دارای محاسن فراوانی است اما در عین حال دارای معایب مختلفی همچون حشو، تطویل بدون دلیل، ترک اولی در مذکر یا مونث بودن فعل، نداشتن معنای بدیع و لفظ حسن، تکلف و خروج از اعتدال، قلیل‌الفائده بودن، تکرار مطلب برای درست کردن وزن شعر، خطا در عروض، نحو و معانی و... هستند. چنانکه ابیات او در خوبی و بدی و روانی و سنگینی و... یکدست نیستند و با هم اختلاف دارند (۱۷۴)؛ اما قرآن این چنین نیست و در عین حال که همه محاسن اشعار شعرای عرب را دارد، معایب آن‌ها را ندارد (۱۷۶). غیر متخصص اگر با این مقایسه تفاوت دو کلام را متوجه شد که به هدفش رسیده است اما اگر متوجه نشد، چاره‌ای ندارد مگر اینکه تقلید کند.

یکی از شاخصه‌های آیات قرآن تمایز آن‌ها با غیر خودشان است. به‌گونه‌ای که عبارات قرآنی حتی اگر در میان عبارات فراوان دیگر غیر قرآنی قرار بگیرند، قابل تشخیص اند. اگر کراهت نداشتیم که قرآن را وارد شعر کنیم، این کار را می‌کردم تا مشخص شود چگونه آیات قرآن در میان اشعار، خودنمایی می‌کنند؛ حتی ناآشنای با قرآن به‌آسانی متوجه می‌شود که این بخش با بخش‌های قبلی و بعدی، متفاوت است. اگر واژه‌ای را به جای هر یک از واژگان قرآن بگذاری، می‌بینی نمی‌تواند جای آن را پر کند (۱۹۶-۱۷۷).

برخی که در فصاحت و بلاغت مهارت داشتند از آغاز متوجه شدند که نمی‌توانند

همانند قرآن را بیاورند و اصلاً به معارضه فکر هم نکردند. از میان آنان برخی همچون لبید بن ربیعہ العامری، کعب بن زهیر، حسان بن ثابت و... مسلمان شدند؛ (۲۷۲) اما برخی از کم‌مهارت‌ها، در آغاز گمان می‌کردند که می‌توانند همانند قرآن را بیاورند ولی پس از مشاهده عجز خود و دیگران، به اعجاز قرآن پی بردند.

اعجاز برخی از سوره‌ها و آیه‌ها ظاهرتر است و از این رو بلیغ برای شناخت برخی از آن‌ها نیاز به تامل دارد و در برخی دیگر، نیاز به تامل نیست. چنانکه ممتنع نیست که اعجاز برخی از سوره‌ها بر او پنهان بماند و برای درک اعجاز، نیازمند اجماع یا توقیف باشد یا از توقف عجز همه پی به اعجاز ببرد (۲۳۴).

امر قرآن و فصاحت و بلاغت آن، تنها بر افرادی همچون متادب، متشاعر، ناشی و... مشتبه می‌شود و اشکال چنین افرادی به قرآن در حقیقت اخبارشان از نقص، عجز، جهل، سخافتِ فهم و رکاکتِ عقلشان است (۱۲۷). بیشتر طعن‌های وارد شده به قرآن ناشی از جهل به معانی و راه‌وروش کلام عرب است (۲۲۶)؛ برای نمونه، برخی اشکال کرده‌اند که آیاتی همچون آیه ۲۳ سوره نساء با موضوع تحریم ازدواج با محارم در نهایت بلاغت نیستند؛ اما این اشکال درست نیست؛ چراکه در چنین آیه‌ای ممکن نیست که مهارت و فصاحت آشکار شود و طلب فصاحت در چنین آیاتی از روی نادانی است. بلکه چیزی که در چنین آیاتی لازم است، ظهور حکمت در ترتیب و معنا می‌باشد که حاصل است (۱۹۸). اشکال دیگر تکرارهای قرآن است اما این تکرارها نه تنها با اعجاز قرآن منافاتی ندارند بلکه اثبات‌کننده آن هستند؛ زیرا قرآن با بیان یک قصه به گونه‌های مختلف، به ما فهمانده که بشر از آوردن همه آن‌گونه‌ها ناتوان است (۱۸۰).

برخی قائلند همین‌که معاصران پیامبر از آوردن مثل قرآن عاجز بوده‌اند، کافی است و نیازی نیست مردم زمان‌های بعدی نیز عاجز باشند. به این ادعا، پاسخ‌های درست و نادرستی داده شده است. برای نمونه یکی از پاسخ‌های نادرست این است: مردم زمان‌های بعدی حتی اگر در آوردن مثل نظم قرآن توانا باشند از اخبار غیبی آن ناتوان هستند؛ اما این

پاسخ نادرست است؛ زیرا نظم قرآن هم معجزه است و کسی نمی‌توان همانند آن را بیاورد. پاسخ‌های درستی که به این ادعا داده شده بر این پایه هستند: ۱. با توجه به اینکه مردم زمان‌های بعدی در فصاحت پایین‌تر از مردم عصر نزول هستند، پس آنان در آوردن مثل قرآن عاجزتر هستند؛ ۲. ما همان‌طور که به ناتوانی مردم عصر پیامبر علم داریم به ناتوانی مردم سایر زمان‌ها هم علم داریم و این هر دو علم از یک راه به دست آمده است (۲۲۹).

اهل زبان عربی با شنیدن قرآن، پی به عجز خود می‌برند و برای پی بردن به اعجاز آن نیازی به تحدی و دیدن عجز دیگران ندارند. زمانی که اهل زبان ناتوانی خود را در آوردن مثل قرآن می‌بینند قرآن برای آنان مثل ید بیضاء و انقلاب عصا می‌شود و فرقی با آن‌ها ندارد. غیر عرب الآن با غیر عرب زمان پیامبر متفاوت است؛ زیرا غیر عرب الآن، عجز عرب را ندیده است و باید خبرش به او برسد و قرآن با این خبر، معجزه نمی‌شود؛ چنانکه با عجز عرب امروزی که بلیغ نیست نیز اعجاز قرآن ثابت نمی‌شود؛ تنها راه شناخت اعجاز قرآن، علم به این است که عرب بلیغ از آوردن مثل قرآن، ناتوان بوده است (۲۳۱).

به باور اشعری علم به نزول قرآن بر پیامبر ضروری اما علم به معجزه بودن آن با استدلال است. به باور باقلانی کسی که عرب نیست یا عرب است ولی بلیغ نیست، علم او به اعجاز قرآن با استدلال است؛ ولی شخص بلیغ، ناتوانی خود و دیگران از آوردن مثل قرآن را به صورت ضروری درک می‌کند (۲۳۶).

## ۲-۱۰. آیا کتب مقدس ادیان گذشته نیز معجزه بودند؟

کتب ادیان گذشته همچون تورات، انجیل و صحف با اخبار از غیب و از این رو ممکن است معجزه باشند (۴۷)؛ اما در نظم و تألیف معجزه نیستند؛ لذا نه خداوند همانند قرآن به آن‌ها تحدی کرده و نه خودشان مدعی اعجاز آن‌ها هستند. به ویژه که زبان آن‌ها که عربی نیست اصلاً قابلیت اعجاز را نداشته است.

برخی از مجوسیان مدعی شده‌اند که کتاب‌های زرتشت و مانی معجزه هستند؛ اما

این ادعا درست نیست؛ زیرا کتاب مانی درباره تردستی و چشم‌بندی است و چنین اموری اصلاً اعجاز‌پذیر نیستند. کتاب زرتشت نیز هرچند مشتمل بر حکمت‌هایی است اما آن‌ها بر زبان‌های مردم همه امت‌ها جاری هستند و اختصاص به امتی غیر از امت دیگر ندارند. تنها تفاوت این است که برخی از امت‌ها نسبت به گردآوری و تحصیل آن‌ها اهتمام بیشتری داشتند و برخی دیگر اهتمام نداشتند (۴۸ و ۴۹).

## نتیجه‌گیری

باقلانی در اعجازالقرآن به شبهات مخالفان اعجاز قرآن پاسخ می‌دهد و ابهامات موافقان آن را رفع می‌کند. بررسی پاسخ‌های باقلانی بیانگر این است که بیشتر آن‌ها با گذشت بیش از هزار سال، همچنان قابل‌اتکا هستند و می‌توان از آن‌ها برای دفاع عالمانه و عقلانی از قرآن بهره برد. اهم آرای باقلانی در زمینه اعجاز قرآن و مسائل مرتبط با آن بر این پایه است: وجوه اعجاز قرآن از نگاه او نظم و تألیف قرآن، اخبار غیبی و امی بودن پیامبر هستند. نظم قرآن خارج از همه نظم‌های متعارف و اسلوب‌های کلامی رایج زمان خود است و به خاطر همین معجزه به‌شمار می‌آید. کتب مقدس گذشته شاید از جهت اخبار غیبی معجزه باشند اما نظم آن‌ها معجزه نیست. عربی بودن قرآن در اعجاز آن و همچنین تحدی به آن دخالت دارد. اخبار غیبی قرآن اختصاصی به آینده ندارد و گذشته را نیز دربرمی‌گیرد. اعجاز در بخش‌هایی از قرآن اظهر و در بخشی ادق و اغمض است. قرآن کلام موزون، نیست؛ زیرا اجزایش در بلندی و کوتاهی و حرکات و سکون، مساوی نیست. قرآن سجع نیست؛ چون اگر سجع باشد از اسلوب کلام عرب خارج نیست و دیگر اعجاز نخواهد بود. فصاحت و بلاغت و بدیع متعلق اعجاز قرآن هستند ولی اعجاز قرآن به این امور نیست؛ چراکه این امور آموختنی و یادگرفتنی هستند. به باور اهل خراسان یکی از وجوه اعجاز قرآن، موافقت احکام آن با عقل است ولی باقلانی این دیدگاه را نمی‌پذیرد. کمترین مقدار از قرآن که معجزه است، سوره می‌باشد؛ اعم از بلند و کوتاه. اگر آیه‌ای از جهت حروف، مساوی با یک سوره مثل سوره کوثر باشد، آن هم معجزه است. برای کمتر از این مقدار، دلیلی بر اعجاز آن نداریم. تحدی مختص زمان نزول نیست و تا قیامت ادامه دارد. خداوند می‌تواند نظمی بلیغ‌تر و بدیع‌تر از قرآن بیاورد. برآیند نظریه صرفه انکار اعجاز قرآن است. تنها راه علم پیدا کردن کسی که عرب یا عرب بلیغ نیست به اعجاز قرآن، تقلید از عرب فصیح است؛ ولی شخص بلیغ، ناتوانی خود و دیگران از آوردن مثل قرآن را به علم ضروری درک می‌کند.

## منابع

۱. انصاری، حسن (۱۴۰۱، ۲۲ تیر)، «اعجازالقرآن آیا نوشته ابوبکر باقلانی است؟»، تارنمای کاتبان، قابل دسترسی در: ansari.kateban.com.
۲. باقلانی، محمد (۱۴۰۸)، اعجازالقرآن، بیروت: عالم الکتب.
۳. طایفی، شیرزاد (۱۳۹۵)، بررسی محتوایی سه اثر برجسته بلاغی درباره اعجاز قرآن (اعجازالقرآن رمانی، باقلانی و معتزلی)، نخستین همایش ارتباطات، زبان و ادبیات فارسی و مطالعات زبان شناختی.
۴. کفاش، قاسم (۱۳۶۴)، ترجمه‌ی اعجاز قرآن باقلانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فرهنگ عربی و علوم قرآنی، دانشگاه تهران.
۵. مخلوف، عبدالرؤوف (۱۹۷۸ م)، الباقلانی و کتابه اعجازالقرآن، دراسة تحليلية نقدية، بیروت: دار مکتبة الحياة.
۶. میردامادی، سیدحسین (۱۳۶۴)، ترجمه‌ی کتاب «اعجاز قرآن باقلانی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فرهنگ عربی و علوم قرآنی، دانشگاه تهران.
۷. نقیسی فرد، پروین (۱۳۴۱)، ترجمه بخشی از اعجازالقرآن باقلانی، پایان‌نامه کارشناسی رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۸. هاشمیان فرد زاهد (۱۳۷۹)، «نقدی بر اعجازالقرآن ابوبکر باقلانی، مقالات و بررسی‌ها»، دوره ۶۸، صص ۱۵۱-۱۳۱.